

روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران

صاحب امتیاز و مدیرمسئول: مهدی رحمانیان

نشانی: تهران: میدان فاطمی، خیابان بهرام‌مصیری، پلاک ۲۲ • تلفن گویا: ۸۸۹۲۵۴۶۷ • شماره: ۸۸۹۲۵۴۶۷

تلفن آگهی‌ها: ۸۶۰۳۶۱۱۹ • تلفن امور آگهی‌های شهرستان‌ها: ۷-۴۴۰۱۹۸۰۵ • تلفن امور مشترکین: ۸۸۹۰۳۵۴۸ • توزیع: موسسه مطبوعاتی نشرگستر امروز نوین • تلفن: ۰۹۳۸۵۲۲۱۰۱۶ • چاپ: صمیم

# شترق

دوشنبه ۱۱ خرداد ۱۴۰۵ • ۱۵ ذی‌الحجه ۱۴۴۷ • ۱ ژوئن ۲۰۲۶ • سال بیست‌ودوم • شماره ۵۳۹۸ • صفحه ۴۰۵

اذان ظهرتهران ۱۲:۰۲ • اذان مغرب ۱۹:۲۶ • اذان صبح فردا ۳:۰۶ • طلوع آفتاب ۴:۵۰

www.sharghdaily.com

aparat:tasvirshargh

Telegram:SharghDaily

youtube:sharghdaily

twitter:sharghdaily

instagram:sharghdaily1

هرگونه بررسی از فضای امروز ایران، ناگزیر با یک تناقض زمانی آغاز می‌شود. واژه‌ها در فضاهای مختلف بازتاب‌دهنده معنای یکسانی نیستند. در قلمرو علوم اجتماعی، مفاهیم ابزارهایی روشن برای نشان‌دادن واقعیت‌های تکه‌تکه، منکثر و عینی جامعه هستند، اما در زبان رسمی، واژه‌ها اغلب کارکرد خود را از دست می‌دهند و از وضعیتی توصیفی به وضعیتی تکلیفی کوچ می‌کنند. در این میان، هیچ واژه‌ای به اندازه مفهوم «مردم» دچار این جابه‌جایی کارکرد و مصادره زمانی نشده است.

تصمیم‌های کلان و چالش‌برانگیز، نظیر محدودکردن دسترسی به اینترنت جهانی، امروز بیش از هر زمان دیگری در بستر رسانه‌ها و باینه‌های رسمی تحت عنوان مطالبه و خواست خود مردم معرفی می‌شود. این رخداد، فراتر از سیاست، یک گره زمانی است. در اینجا سؤال این نیست که چرا اینترنت به روی بسیاری از ما قطع شده است، سؤال اصلی این است که کدام سازوکار می‌تواند این حجم از تنوع، نیاز، معیشت و پیوند دیجیتال میلیون‌ها شهروند واقعی را در یک کلمه یکدست به نام «مردم» حل کند؟ چطور می‌توان این‌کلمه را به نفع یک تصمیم مصادره کرد؟ تلاش برای فهم واژه «مردم» دقیقاً از همین جا آغاز می‌شود؛

از نقطه‌ای که علم شناخت انسان تلاش می‌کند تفاوت‌های عینی را ببیند، اما سیستم به یکسان‌سازی کلمات نیاز دارد.

برای درک این گسست باید به لایه‌های عمیق‌تر زندگی و زبان نگاه کرد. واژه مردم در ادبیات مدرن حقوقی و اجتماعی، به کل جمعیت ساکن در یک مرز جغرافیایی اشاره دارد. این کل، ذاتاً یکپارچه نیست. این مفهوم شامل زنجیره‌ای از منافع اقتصادی متفاوت، شکاف‌های نسلی، تفاوت‌های بنیادین در سبک زندگی و دیدگاه‌های متفاوت سیاسی است. امروز در ادبیات رسمی، واژه مردم دچار یک تغییر مفهومی می‌شود. در این‌فضا، واژه از معنای واقعی و عینی خود تهی شده و در قالب یک مفهوم فرضی بازسازی می‌شود. این مردم بازتعریف‌شده، دیگر یک واقعیت متنوع، منکثر و در حال تغییر نیستند، بلکه ابزاری برای بهره برداری هستند.

پاسخ چرایی این ماجرا در انحصار سخن و مسئولیت‌زدایی نهفته است. در نظام‌های حکمرانی، دولت‌ها به‌عنوان نهادهای سرویس‌دهنده و پاسخ‌گو شناخته می‌شوند که کارکردشان براساس آمارهای عینی سنجیده می‌شود. اما وقتی جایگاه دولت از یک مجری قانون به یک مربی اخلاق و ناظر عالی تغییر می‌کند، واژه مردم دچار یک تغییر مفهومی می‌شود. در این‌فضا، واژه از معنای واقعی و عینی خود تهی شده و در قالب یک مفهوم فرضی بازسازی می‌شود. این مردم بازتعریف‌شده، دیگر یک واقعیت متنوع، منکثر و در حال تغییر نیستند، بلکه ابزاری برای بهره برداری هستند.

## مریم‌شعبه‌اذه

می‌یابد. در این جابه‌جایی، بار تمام بحران‌ها به درون جامعه سرریز می‌شود. اگر با یک تورم فرساینده مواجه هستیم، مقصر را نه سیاست‌های پولی و کسری بودجه، بلکه رفتارهای سودجویانه و احتکار «مردم» معرفی می‌کنند. اگر شبکه‌های اجتماعی فیلتر می‌شوند، نه به‌عنوان یک تصمیم امنیتی از بالا، بلکه به‌عنوان پاسخ به مطالبه اخلاقی خود «مردم» بازنمایی می‌شود و مثال‌های فراوان دیگر. این تکنیک زمانی، یک سیر دفاعی برای تصمیم گیران است. جامعه در این وضعیت، مدام در حال بازخواست خویش است که چرا به اندازه کافی قناعت نکرده یا چرا با استانداردهای آرمانی هماهنگ نبوده است. پیامد مستقیم این رویکرد، شکل‌گیری نوعی سردرگمی و زندگی دوگانه در بطن جامعه است. انسان‌ها در تجربه روزمره خود، غیبت خود را در این تعاریف رسمی

به وضوح لمس می‌کنند. شاخص‌ترین جلوه این غیبت، در عملکرد رسانه‌های رسمی تجلی می‌یابد. رسانه‌ای که با بودجه عمومی اداره می‌شود ولی

مخاطب هدف خود را یک اقلیت همسو قرار می‌دهد، عملاً به اکثریت جامعه اعلام می‌کند آنها بخشی از تعریف رسمی «مردم» نیستند. این گسست رسانه‌ای و زبانی، منجر به پیدایش پدیده غریبگی در وطن می‌شود. شهروندان حس می‌کنند هویتی که از آنها در ویترین‌های رسمی پخش می‌شود، هیچ شباهتی به آینه‌ای که هر روز صبح در آن نگاه می‌کنند ندارد. در چنین روزگاری، علوم اجتماعی و رسانه‌های مستقل واکنش به این غیبت، جامعه به سمت یک مکانیسم دفاعی حیاتی حرکت می‌کند و زیست دوگانه شکل می‌گیرد. وقتی تعاریف رسمی، فضایی برای تنوع زندگی جامعه باقی نمی‌گذارند، انسان‌ها مجبور می‌شوند کنش‌های خود را به دو ساحت کاملاً مجزا تفکیک کنند. ساحت اول، یک زندگی رسمی، ویترینی و نقاب‌دار است که برای عبور از گیت‌های نظارتی و دوام‌آوردن در ساختارهای اداری و قانونی طراحی شده است. ساحت دوم، زندگی واقعی، پنهان و زیرزمینی است که در خانه‌ها، میهمانی‌ها، محافل خصوصی و ….. جریان دارد.

اینترنت طبقاتی در این بستر، نمادی از تلاش برای تسخیر همین ساحت دوم است، با وجود این، تجربه نشان داده است انسان‌ها پدیده‌هایی ثابت و بی‌تحرك نیستند. وقتی کابل‌ها قطع می‌شوند، شبکه‌های



قطار گردشگری رشت-لوشان با هدف ایجاد فرصت تفریحی متفاوت، رونق گردشگری و معرفی زیبایی‌های طبیعت کیلان راه‌اندازی شده است و مسیر حرکت آن از جنگل سراوان، پل سد ساهرود، پل روی سد منجیل (طولانی ترین پل ریلی کشور) و پل شاهرود لوشان می‌گذرد. عکس: فاطمه هادی پور، ایسنا

www.sharghdaily.com

# جدال بر سر واژه «مردم»

همبستگی از بین نمی‌روند، بلکه فقط فرم خود را تغییر می‌دهند و به لایه‌هایی منتقل می‌شوند که از خطوط رادار نظارت رسمی پنهان بمانند. جامعه راه‌های فرعی خود را برای پی‌پیج‌کردن، تولید طنز تلخ سیاسی، همبستگی‌های محلی و حفظ بقای روزمره پیدا می‌کند. این همان یویایی مهارناپذیری است که هیچ تعریف منجمدی توانایی‌ی پیش‌بینی آن را ندارد. در چنین روزگاری، علوم اجتماعی و رسانه‌های مستقل قادرند فرایندهایی را تبیین کنند که طی آن، انسان‌ها در متن زندگی روزمره، خود را بازآفرینی می‌کنند. آنها به ما نشان می‌دهند مردم، یک «بودن» ثابت نیستند، بلکه یک «شدن» مداوم در بستر مقاومت‌ها، استراتژی‌های بقا و سازگاری‌های خلاقانه هستند.

مسئله اصلی در فضای امروز ایران، جنگ بر سر مالکیت این واژه است. واژه مردم دغدغه است، چون مرز میان دیده‌شدن و حذف‌شدن است. تعاریف فرضی در نهایت در برخورد با واقعیت سخت پیاده‌روها فرومی‌زنند، چراکه در تحلیل نهایی، تاریخ را آن توده درون استودیوها نمی‌سازد؛ تاریخ حاصل نفس کشیدن، دوام‌آوردن و حرکت همین آدم‌های واقعی و منکثری است که، همچنان بر روی اسفالت خیابان‌ها راه می‌روند.

### یادداشت

## آیا ایران و آمریکا هرگز به توافقی پایدار دست نمی‌یابند؟

دلیل ساختاری این بی‌ثباتی آشکار است: برجام در نظام حقوقی داخلی آمریکا هیچ پشتوانه‌ای نداشت و هر دولت بعدی می‌توانست آن را کاذبپاره کند؛ چون در این ساختار نابرابر، آمریکا قدرت برتر و ایران بازیگر ضعیف‌تر است و طرف ضعیف توانایی الزام قدرت برتر به خوش‌عهدی را ندارد.
تعهد و قول فقط وقتی است که دو طرف برابر باشند. با این حال، این روایت اگر یک‌طرفه بماند ناقص است. ذهنیت بی‌اعتمادی به ایران در واشینگتن از هیچ‌به‌وجود نیامده است. اشغال سفارت آمریکا در تهران (۱۳۵۸)، و مواردی دیگر- این باور را در غرب تقویت کرده که حکومت ایران یک دولت به معنای متعارف، نیست.
وقتی آمریکا چنین تصویری داشته باشد، قراردادهایش را نیز معتبر و دائمی تلقی نمی‌کند و نقض می‌کند. از سوی دیگر، در ایران از ابتدا واقعیتی را پذیرفته و دکتربین سیاست خارجی بر آن بنا نهاده‌اند: آمریکا قصد تغییر رژیم در ایران را دارد. مسور عملکرد ایالات متحده در منطقه -فارغ از اینکه کدام حزب در قدرت است- نشان می‌دهد این برداشت چندان بی‌پایه نیست. جمهوری اسلامی همواره به دنبال یک تضمین اساسی بوده است: توقف پروژه تغییر رژیم؛ و آمریکا هرگز زیر بار چنین تعهدی نرفته است. در نتیجه، رابطه با آمریکا برای نظام ایران، رابطه‌ای وجودی و بقاگرایانه است؛ رابطه با دشمنی که هدفش نابودی است، چنین رابطه‌ای نمی‌تواند عادی و در چارچوب مجاری شناخته‌شده تعریف شود و اینجاست که گره کور آشکار می‌شود؛ آنچه آمریکا از ایران می‌خواهد- یعنی رفتار متناسب با خواست او در نظم بین‌المللی غرب‌محور- با ذات و زیربنای نظام مستقر در ایران تعارضی مستقیم دارد.

نتیجه این تحلیل تلخ اما روشن است: این رویارویی پایانی ندارد مگر با شکست کامل یکی از دو طرف. هر توافقی که در این میان حاصل شود، در بهترین حالت آتش‌بسی موقت است، نه صلح. و جنگ.

بیابید کمی در تاریخ بچرخیم، در چهار دهه گذشته، ایالات متحده بارها در قبال ایران تعهد داده و سپس آن را نقض کرده است. این الگو نه تصادفی، بلکه ریشه‌ای ساختاری دارد و صرفاً به خیر یا شر دولت‌های گوناگون بازمی‌گردد. نخستین نقض بزرگ به بیانه الجزایر (۱۹۸۱) برمی‌گردد. آمریکا در آن سند رسمی متعهد شد از دخالت در امور داخلی ایران خودداری کرده و اموال بلوکه‌شده را آزاد کند؛ اما هیچ‌یک از این دو وعده را به‌طور کامل اجرا نکرد و زیرش زد. در همان سال‌ها و در دوره ریاست‌جمهوری جورج بوش (پدر)، ایران از مجرای سازمان ملل وارد مذاکره شد؛ در ازای کمک به آزادی کروگان‌های آمریکایی در لبنان، وعده آزادسازی دارایی‌های ایران داده شد. کروگان‌ها آزاد شدند، اما دارایی‌های ایران همچنان بلوکه ماند. سال ۱۹۹۴، ایران قراردادی بزرگ با شرکت نفتی آمریکایی «کونوکو» امضا کرد؛ منطق تهران روشن بود: حضور سرمایه آمریکا در اقتصاد ایران می‌تواند منافع مشترک ایجاد کرده و تنش‌ها را کاهش دهد. اما دولت کلینتون نتنها این قرارداد را لغو، بلکه سال بعد تحریم‌هایی گسترده علیه ایران وضع کرد. پس از حملات ۱۱ سپتامبر، ایران در افغانستان همکاری اطلاعاتی و لجستیکی نزدیکی با آمریکا داشت؛ پاداش بوش (پسر) قراردادن ایران در کنار عراق وکره شمالی در «محور شرارت» بود. پیشنهاد جامع مذاکراتی ایران در ۲۰۰۳ -که شامل به رسمیت شناختن بزرگ‌ترین متحد آمریکا در منطقه و شفاف‌سازی برنامه هسته‌ای می‌شد- بی‌پاسخ ماند. آمریکا دستی که از سمت ایران به سویش دراز شده بود، پس زد. تنها استثنای این دوره تاریخ، دوران باراک اوباما و توافق پرچام است. اوباما به تعهدات خود تقریباً پایبند بود و ایران نیز با تأیید آژانس بین‌المللی انرژی اتمی، به مفاد پرچام عمل کرد. اما دونالد ترامپ در ۲۰۱۸ یک‌جانبه از توافق خارج شد و حاصل سال‌ها مذاکره را در یک لحظه فروپاشاند.



علی مرسلی

می‌کند، اما مداران واقعی در تاریخ از اردوگاه‌ها تا بحران‌های امروز کمانان عامل مراقبت از متن روایات زنانه باقی مانده‌اند. آنها زیبایی‌شناسی مرگ و قهرمانی‌های پریهاو را با زیبایی‌شناسی بودن و پایدار زندگی جایگزین می‌کنند. این مداران با آگاهی از مرگ قریب‌الوقوع، این جزخه محافظت خارج نمی‌شوند. این ماندگاری انتخابی آگاهانه برای زندگی در برابر منطق نابودی است. وولف پرسش می‌کند که چگونه می‌توان از جنگ پیشگیری کرد؟ بخشی از پاسخ او در فرهنگ‌های غربی دیده می‌شود. او با آماه‌کردن آذوقه به کودک می‌گوید «تو هنوز ارزش زستن داری»؛ پیامی ساده و انسانی که در برابر تمام ایدئولوژی‌های ویرانگر، وزنی عمیق و الهیاتی دارد.

مادری در زمان بحران، یکی از اصیل‌ترین اشکال ادراک زندگی است. آن‌سان که جهان ششبان رهسپار نابودی خویش است، مادر با حمام‌کردن فرزند و بستن چمدان، متن زیستن را تبیین و درک می‌کند. به عبارتی مادرانگی را می‌توان نوعی ادراک والاتبانه از نفس زندگی مراد کرد؛ ادراکی ورای ارزش‌های اجتماعی، سیاسی و حتی قضات‌های اخلاقی. وولف، ریچ و سونتاک هر یک به شیوه خود نشان داده‌اند که رهایی و تقویت حضور زنان، نیازمند بازنگری در ارزش تجربه مادری است. ادراک مداران بیدارمانده در سپیده‌دم، قهرمان گمنام این پاسداشت است؛ ادراکی که ایشان را بر آن می‌دارد به‌رغم آنچه در شرف وقوع است -با هر لقمه غذا و هر پیراهن خشک شده زیر نور آفتاب- اعلام کنند که زندگی حتی در آستانه مرگ هنوز شایسته دفاع است. و ما، آیا امروز به فرزندانمان غذا

می‌دهیم، حتی اگر فردا جهانمان دگرگون شود؟ آیا شجاعت رسیدن به این ادراک در ما هست؟ این پرسش، دعوی پاسداشت از والاترین ادراک وجودی مااست؛ ادراکی که مادروار جوستی زندگی را با وجود تمام چگونگی‌های سهمناکش «آموخته» است.

### تحلیل خوانی

## مادران؛

## زنان ساکن سپیده‌دم

### مینارادمنش

### نویسنده و پژوهشگر

«هرکدام به شیوه‌ای که برایشان قانع‌کننده‌تر بود، با زندگی وداع کردند. برخی دعا کردند، برخی بی‌خیال شدند؛ برخی در شور و اشتیاق شوم و نهایی خود غوطه‌ور شدند. با این حال، مداران بیدار ماندند تا با دقت آذوقه سفر را آماده کنند، بچه‌ها را حمام کردند، چمدان‌ها را بستند و در سپیده‌دم، سیم خاردار پر از لباس‌های کوچکی بود که برای خشک‌شدن آویزان شده بودند. آنها پوششک، اسباب‌بازی، بالش و همه چیزهای کوچک لازم برای کودکان را که مداران به خوبی می‌دانند، فراموش نکردند. آیا شما هم همین کار را نمی‌کنید؟ اگر قرار باشد فردا همراه فرزندان کشته شوید، آیا امروز به آنها غذا نمی‌دهید؟».

این پرسش ساده و عمیق، تصویری ماندگار از تجربه مادرانه در میانه جنگ و مرگ ترسیم می‌کند. مادر در این لحظه نهایی، با عمل روزمره مراقبت، به‌تنهایی در برابر منطق نیست‌انگاره جنگ ایستاده و زندگی را حتی در آستانه تباهی، تغذیه و تکریم می‌کند.

ویرجینیا وولف در کتاب «سه‌گینی» پیوند عمیقی میان جنگ و ساختارهای اجتماعی برقرار می‌کند و نشان می‌دهد چگونه جامعه‌های که مراقبت و حوزه خصوصی را به حاشیه می‌رانند، به سوی نابودی گام برمی‌دارد. مداران، این همیشه بیداران ساکنین سپیده‌دم، چمدان می‌بندند و خانه را به عرصه‌ای از حضور و هستی بدل می‌کنند. ایستادنی بی‌بیاهو و بلوقار در برابر توفان‌های نابهنگام نیستی. آدرین ریچ در کتاب «زاده‌شده از زن» دو وجه از مادری را مورد بحث قرار می‌دهد؛ تجربه زنده و شخصی مادری و شکل نهادی آن. تجربه مادری، آن پیوند عمیق و جاری میان مادر و کودک، می‌تواند منبع قدرتی باشد که فراتر از شرایط بیرونی عمل می‌کند. مادر در این متن، دقیقاً در این تجربه غوطه‌ور است؛ او می‌داند فردا ممکن است همه چیز پایان یابد، اما امروز همچنان زندگی را با لقمه‌ای غذا، با حمامی گرم و پیراهنی پاک ادامه می‌دهد. این عمل در عمق خود درک حیرت‌آوری از زندگی را بر ما آشکار می‌کند.

سوزان سونتاک نیز که خود تجربه مادری داشت، در نوشته‌هایش درباره جنگ و تصویر ریچ دیگران نشان می‌دهد چگونه جنگ درد را به نمایش تبدیل می‌کند، اما مداران واقعی در تاریخ از اردوگاه‌ها تا بحران‌های امروز کمانان عامل مراقبت از متن روایات زنانه باقی مانده‌اند. آنها زیبایی‌شناسی مرگ و قهرمانی‌های پریهاو را با زیبایی‌شناسی بودن و پایدار زندگی جایگزین می‌کنند. این مداران با آگاهی از مرگ قریب‌الوقوع، این جزخه محافظت خارج نمی‌شوند. این ماندگاری انتخابی آگاهانه برای زندگی در برابر منطق نابودی است. وولف پرسش می‌کند که چگونه می‌توان از جنگ پیشگیری کرد؟ بخشی از پاسخ او در فرهنگ‌های غربی دیده می‌شود. او با آماه‌کردن آذوقه به کودک می‌گوید «تو هنوز ارزش زستن داری»؛ پیامی ساده و انسانی که در برابر تمام ایدئولوژی‌های ویرانگر، وزنی عمیق و الهیاتی دارد.

مادری در زمان بحران، یکی از اصیل‌ترین اشکال ادراک زندگی است. آن‌سان که جهان ششبان رهسپار نابودی خویش است، مادر با حمام‌کردن فرزند و بستن چمدان، متن زیستن را تبیین و درک می‌کند. به عبارتی مادرانگی را می‌توان نوعی ادراک والاتبانه از نفس زندگی مراد کرد؛ ادراکی ورای ارزش‌های اجتماعی، سیاسی و حتی قضات‌های اخلاقی. وولف، ریچ و سونتاک هر یک به شیوه خود نشان داده‌اند که رهایی و تقویت حضور زنان، نیازمند بازنگری در ارزش تجربه مادری است. ادراک مداران بیدارمانده در سپیده‌دم، قهرمان گمنام این پاسداشت است؛ ادراکی که ایشان را بر آن می‌دارد به‌رغم آنچه در شرف وقوع است -با هر لقمه غذا و هر پیراهن خشک شده زیر نور آفتاب- اعلام کنند که زندگی حتی در آستانه مرگ هنوز شایسته دفاع است. و ما، آیا امروز به فرزندانمان غذا

می‌دهیم، حتی اگر فردا جهانمان دگرگون شود؟ آیا شجاعت رسیدن به این ادراک در ما هست؟ این پرسش، دعوی پاسداشت از والاترین ادراک وجودی مااست؛ ادراکی که مادروار جوستی زندگی را با وجود تمام چگونگی‌های سهمناکش «آموخته» است.

ستاد مرکزی بزرگداشت حضرت امام خمینی (س)

م الف ۶۸۲ شناسه آگهی ۲۱۹۴۷۴۱